

تا به نهر مبارك رسید و این به روز شنبه بود، نیمهٔ رجب سال دویست و شصت و هفتم.

از آن وقت که ابو احمد از واسط در آمده بود تا به وقتی که به نهر مبارك رسید، زيرك و نصير دربارهٔ تعقيب زنگيان فراری به طهینا که ابو احمد، زيرك را مأمور آن کرده بود کاری کرده بودند.

محمد بن حماد در این باب گوید: وقتی زيرك و نصير در دجلهٔ کور فرام آمدند، برفتند تا به ابله رسیدند، یکی از یاران خبیث به امانخواهی به نزدشان آمد و گفت که خبیث تعداد بسیاری زورق<sup>۱</sup> پراز زنگی فرستاده به سالاری یکی از یاران خویش به نام محمد پسر ابراهیم که کنیهٔ ابو عیسی داشت. این محمد بن ابراهیم یکی از مردم بصره بود که یکی از زنگیان به هنگام ویرانی بصره وی را همراه برده بود، نام زنگی یسار بود و سالار نگهبانان فاسق بود. و چنان شد که محمد برای یسار در مورد کارش دیرری می کرد تا وقتی که بمرد و کار احمد بن مهدی جبایی به نزد خبیث بالا گرفت و بیشتر کارهای یسار را بدو سپرد و این محمد بن ابراهیم را نیز بدو پیوست که دیرری وی بود، تا وقتی که جبایی بمرد و این محمد بن ابراهیم در مرتبت وی طمع آورد که خبیث او را به جای جبایی نهد. پس دوات و قلم را به یکسونهاد و ابزار جنگ پوشید و برزی پیکار آماده شد. خبیث او را با این سپاه فرستاد و گفت در دجله بماند و سپاهیان را که وارد آن می شوند پس براند که گاهی در دجله بود و گاهی با جمعی که همراه وی بود سوی نهر معروف به نهر یزید می رفت. شبل بن سالم و عمرو معروف به غلام بوذی و دلیرانی از سیاهان و دیگران با وی بودند. یکی که از آن سپاه به امانخواهی به نزد زيرك و نصير آمد خبر محمد بن ابراهیم را با آنها گفت و معلومشان داشت که

۱- تعییر متن: سمیریات و زواریق و صلاح. سمیریه را زورق کوچک معنی کرده اند.

تفاوت دقیق آن با زورق و صلاح که آن هم قسمی زورق است در منابعی که به دست داشته ام

وی آهنگ سپاه نصیر دارد. در آنوقت نصیر در نهر المراه اردوزده بود. وی خواهند از نهرهایی که به نهر معقل و شکاف شیرین می رسد ردسپار شوند تا به محل معروف به شرطه رسند که از پشت سر سپاه در آیند و از دوسوی بر آن تازند.

وقتی این خبر به نصیر رسید از ابله سوی اردوگاه خویش بازگشت، زیرا که نیز آهنگ شکاف شیرین کرد و از انتهای آن به محل معروف به میشان رسید، زیرا چنان پنداشت که محمد بن ابراهیم و همراهان وی از آن راه سوی سپاه نصیر می روند. و چنان شد که گمان می برده بود و در راهشان به آنها رسید و از آن پس که زنگیان در مقابل وی صبوری کردند و نیک کوشیدند خدایش بر آنها غلبه داد که هزیمت شدند و سوی نهری رفتند که در آنجا کمین نهاده بودند که همان نهر بزید بود، زیرا که سوی آنها رهنمون شدند که زور قها و کشتیهای وی سوی آنها رفت و گروهیشان را بکشت و گروهی را اسیر کرد. از جمله کسانی که اسیرشان گرفت محمد بن ابراهیم بود که کنیه ابو عیسی داشت، با عمرو معروف به غلام بوذی. و هر چه زورق با آنها بود بگرفت که در حدود سی زورق بود. شبل جزو نجات یافتگان بود که به اردوگاه خبیث پیوست. زیرا که با ظفر از شکاف شیرین برون شد و اسیران و سرهای کشتگان و زورقیایی را که گرفته بود با دیگر کشتیها همراه داشت. زیرا که از دجله کور سوی واسط رفت و حکایت نبرد و ظفر و فتح خویش را به ابو احمد نوشت. از عواقب کار زیرا که آن بود که همه پیروان فاسق که در دجله و ولایت آن بودند هراسان شدند و چنانکه گفته اند دوهزار کس از آنها از ابو حمزه که در نهر المراه بودند امان خواستند که خبرشان را به ابو احمد نوشت و او دستور داد که آنها را بپذیرد و مشمول امانشان بدارد و مقرری برایشان معین کند و آنها را با باران خویش بیامیزد و در نبرد دشمن به کارشان گیرد.

زیرک در واسط بود تا وقتی که نامه ابو احمد به پسرش هارون رسید که با سپاهی که با وی به جامانده بود سوی نهر مبارک رود، و زیرک نیز با هارون برفت. ابو احمد به نصیر نیز که در نهر المرأه بود نوشت و دستور داد در نهر مبارک به نزد وی رود که آنجا به نزد وی رسید.

و چنان بود که ابوالعباس وقتی سوی نهر مبارک می‌رفته بود با کشتی و زورقها سوی اردوگاه فاسق رفته بود و در شهری که در نهر ابوالخصیب بود بدو تاخته بود و از آغاز روز تا آخر وقت نیمروز میانشان نبرد شده بود و یکی از سرداران خبیث که از پیوستگان سلیمان بن جامع بود به نام منتاب با جمعی از یاران خویش به امان خواهی به نزد وی آمده بود و این از جمله چیزها بود که خبیث و یارانش را شکسته کرد.

ابوالعباس با ظفر باز گشت و منتاب را خلعت داد و چیز بخشید و اسب داد. وقتی ابوالعباس پدر خویش را بدید خیر منتاب را با وی بگفت و گفت که به امان خواهی به نزد وی آمده بود. ابو احمد بگفت تا منتاب را خلعت دهند و چیز بخشید با چند اسب. منتاب نخستین کس از سرداران زنگی بود که امان خواست.

وقتی ابو احمد در نهر مبارک جای گرفت، و این به روز شنبه بود نیمه رجب سال دویست و شصت و هفتم، چنانکه در روایت محمد بن حماد آمده نخستین کاری که درباره خبیث کرد این بود که نامه‌ای بدو نوشت که از خونها که ریخته و حرمتها که شکسته و شهرها و ولایتها که به ویرانی داده و ناموسها و مالها که رواداشته و دعوی رسالت و پیمبری که به ناحق کرده به سوی خدای تعالی توبه برد و باز گردد. بدو گفت که راه توبه گشوده است و امان آمده، اگر از کارهایی که مایه خشم خداست دست بردارد و به جمع مسلمانان در آید گناهان گذشته وی محو شود و به سبب توبه از دنیا بهره‌افزاید.

این نامه را با پیک خویش به نزد خبیث فرستاد، پیک خواست که نامه را برسانند اما یاران خبیث از رسانیدن نامه خودداری کردند. پیک نامه را به طرفشان افکند که برگرفتند و آنرا بنزد خبیث بردند که بخواند اما اندرزاها که در آن بود لجاج و تمردش را فزون کرد و به نامه پاسخی نداد و برغرور خویش بماند. فرستاده بنزد ابواحمد بازگشت و آنچه را کرده بود با وی بگفت و اینکه خبیث از پاسخ نامه دریغ کرده بود.

ابواحمد روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه و سهشنبه و چهارشنبه به بازدید کشتی و زور قها مشغول بود و سرداران و وابستگان و غلامان خویش را در آن مرتب می کرد و تیر اندازان برمی گزید و در کشتی و زور قها می نهاد. وقتی روز پنجشنبه رسید ابواحمد بایاران خویش سوی شهر خبیث که آنرا مختاره نامیده بود و در نهر ابوالخصیب روان شد. پسرش ابوالعباس نیز با وی بود. وقتی نزدیک شهر رسید و در آن نگریست و دید که دیوارها و خندقهای استوار دارد و راههای وصول بدان کور شده و منجیقها و اربابها و «کمانهای چند تیری» و دیگر ابزارها بر دیوارهای آن فراهم آمده، و هیچیک از مخالفان پیشین سلطان چنان وضعی نداشته بودند. کثرت شمار جنگاورانشان و جمعشان را چندان دید که کار سخت می نمود. وقتی یاران خبیث ابواحمد را بدیدند صدایشان برخاست چندان که زمین بلرزید.

در این وقت ابواحمد به پسر خویش ابوالعباس دستور داد که سوی دیوار شهر پیش رود و کسانی را که بر دیوارها بودند تیر باران کند که چنان کرد و نزدیک رفت، چنانکه کشتیهای خویش را به بندر مجاور قصر خائن چسباند. فاسقان به محلی که کشتیها بدان نزدیک شده بود شدند و فراهم آمدند و تیرهاشان و سنگ منجیقها و اربابها و فلاحنهایشان پیاپی می رسید، عوامشان با دست خویش سنگ می انداختند چندان که به هر کجای کشتی نظر می شد تیری یا سنگی آنجا دیده می شد. ابوالعباس

ثبات کرد، خائن و یاران وی تلاش و کوشش و صبوری‌شان را چنان دیدند که همانند آنرا از هیچیک از کسانی که به پیکارشان آمده بودند ندیده بودند.

ابو احمد به ابوالعباس و همراهان وی دستور داد که به جایگاههای خویش بازگردند و خویشان را آسایش دهند و زخمهای خویش را مداوا کنند که چنان کردند.

در این وقت دو کس از جنگاوران زورقها از ابو احمد امان خواستند و بازورقهای خویش و همه لوازم و ملاحان آن به نزد وی آمدند که دستور داد تا جنگاوران را خلعتهای دِبا و کمر بندهای مزین دادند و به آنها چیز داد و نیز دستور داد که ملاحان را خلعتهای حریر سرخ و جامه‌های سپید دادند که آنرا سخت نکو یافتند، همگی‌شان را چیز داد و بگفت تا آنها را نزدیک برند، به جایی که همگنانشان آنها را ببینند و این، خشم-انگیزترین نیرنگی بود که به فاسق زده بودند. وقتی باقیماندگان دیدند که یاران‌شان بخشوده شده‌اند و نکویی دیده‌اند به امان گرفتن رغبت آوردند و در این کار به همچشمی برخاستند و سوی آن شتابان شدند و در آنچه برای‌شان آماده شده بود رغبت آوردند.

در آن روز تعدادی از زورقداران به نزد ابو احمد شدند که درباره آنها نیز چنان دستور داد که درباره یاران‌شان داده بود و چون خبیث دید که زورقداران به امانخواهی گراییده‌اند و آنرا غنیمت یافته‌اند، دستور داد تا کسانی از آنها را که در دجله بودند به نهر ابوالخصیب برند و کسانی را برده‌اند آن نهر گماشت که نگذارندشان برون شوند. و نیز دستور داد که کشتیهای وی را نمایان کنند. بهیوذ ابن عبدالوهاب را به مقابله آنها فرستاد. بهیوذ از همه حمایتگران وی به نیرو تر بود و شمار و لوازم بیشتر داشت. وی با یاران خویش روان شد و این به وقت رسیدن و نیرو گرفتن مد بود. در این هنگام کشتیهای ابو احمد پراکنده شده بود، ابو حمزه با کشتیهایی که همراه داشت به مشرق دجله رفته بود و آنجا مانده بود که می‌پنداشت

پیکار بسر رسیده و بدو حاجت نیست.

وقتی بهبوذ با کشتیهایی که همراه داشت نمایان شد، ابو احمد دستور داد کشتیهایی وی را پیش ببرند و به ابوالعباس دستور داد با کشتیهایی که همراه داشت به بهبوذ هجوم برد، به سرداران و غلامان خویش نیز دستور داد که همراه وی هجوم برند. کشتیهای ابوالعباس و زیرک که سرداران غلامان در آن بودند، و وارد پیکار شدند، دوازده کشتی بود. پیکار در گرفت. یاران فاسق در ابوالعباس و همراهان وی طمع آوردند که کشتیهایشان کم بود، اما چون ثبات کردند زنگیان هزیمت شدند. ابوالعباس و یاران وی را به تعقیب بهبوذ فرستادند که او را به عرصه قصر خبیث راندند، دو ضربت نیزه به او رسید و چند زخم تیر برداشت و بازوهایش از ضربات سنگ سستی گرفت و کاری را که بعهد وی و یاران او بود رها کرد، در حال مرگ بود که وی را به نهر ابو الخصب راندند.

آنروز از همراهان بهبوذ یکی از سرداران توانا و دلیر و جنگ آزموده وی به نام عمیره کشته شد. یاران ابوالعباس به یکی از کشتیهای بهبوذ دست یافتند و مردم کشتی کشته شدند یا غرق شدند و کشتی گرفته شد. ابوالعباس و یاران وی با کشتیهایشان روان شدند که دستور ابو احمد در این باب آمده بود که کشتیهابه شرق دجله رود و سپاه باز گردد.

وقتی فاسق سپاه ابو احمد را در کار بازگشت دید کسانی را که در کشتیهای وی به نهر ابو الخصب گریخته بودند دستور داد که نمایان شوند که با این کار هر اس یاران وی آرام شود و آنها را بی آنکه هزیمتی کرده باشند، پس ببرد. ابو احمد جمعی از غلامان خویش را بگفت که کشتیهای خویش را به طرف آنها برگردانند و به آهنگ آنها بروند که چون این را بدیدند هزیمت شده و هراسان پشت بکردند. یکی از کشتیهایشان عقب ماند، مردم آن از ابو احمد امان خواستند و پرچم سپیدی را که همراه داشتند سرازیر کردند و با کشتی خویش سوی وی شدند که امان یافتند و عطیه

و چیز گرفتند و جامه شان دادند.

در این وقت فاسق دستور داد که زنگیان کشتیهای خویش را به نهر پس برند و از برون شدن بازدارند و این در آخر روز بود.

ابو احمد دستور داد تا یاران وی سوی اردوگاهشان در نهر مبارک باز گردند. در این روز به هنگام بازگشت ابو احمد مردم بسیار از زنگی و غیر زنگی از وی امان خواستند که آنها را پذیرفت و در کشتیها و زورقها ببردشان و دستور داد که خلعت و چیز و عطیه شان دهند و نامه ایشان را جزو پیوستگان ابو العباس بنویسند.

ابو احمد برفت و از پس عشا به اردوگاه خویش رسید و روز جمعه و شنبه و یکشنبه را آنجا بماند، آنگاه مصمم شد اردوگاه خویش را به جایی برد که به مقابله خبیث نزدیکتر باشد. به روز دوشنبه شش روز مانده از رجب سال دویست و شصت و هفتم به کشتی برنشست، ابو العباس و سردارانش از وابسته و غلام و از جمله زیرک و نصیر با وی بودند. برفت تا در شرق دجله به نهر معروف به نهر جطی رسید، که مقابل نهر معروف به یهودی است. آنجا توقف کرد و آنچه را میخواست مقرر کرد. ابو العباس و زیرک و نصیر را آنجا نهاد و سوی اردوگاه خویش بازگشت و بگفت تا میان کسان ندا دادند که به محلی که در نهر جطی برگزیده بود، حرکت کنند. از آن پس که راهها برای عبور اسبان اصلاح بسته شد و بر نهرها پل بسته شد دستور داد که اسبان را نیز ببرند، صبحگاه روز سهشنبه پنجروز مانده از رجب با همه سپاهیان خویش برفت تا بر نهر جطی فرود آمد و تا روز شنبه چهارده روز رفته از شعبان سال دویست و شصت و هفتم آنجا بود. در هیچیک از این روزها نبردی نکرد، در این روز، یعنی شنبه، با سواران و پیادگان برنشست، همه سواران با وی بودند، سپاهیان پیاده و داوطلبان را در کشتیها و زورقها جای داد، همه با زره و سلاح، و برفت تا به فرات رسید و مقابل اردوگاه فاسق جای گرفت. در این وقت یاران و پیروان ابو احمد نزدیک به پنجاه هزار کس بودند، با اندکی بیشتر. فاسق نزدیک سیصد هزار کس داشت که همه پیکار می کردند یا دفاع

می کردند، از شمشیرزن و نیزه دار و تیر انداز یا سنگ انداز با فلاخن یا ارا به یا منجنیق. از همه ضعیف تر، کسانی بودند که به دست خویش سنگ می انداختند و اینان تماشا بیان سیاهی لشکر افزای بودند که به نعره زدن و فریاد زدن دل بستگی داشتند، زنان نیز در این کار با آنها نباز می شدند.

ابو احمد آنروز مقابل اردوگاه فاسق بماند، تا به وقت نیمروز که دستور داد بانگ زدند که امان برای مردم از سیاه و سرخ گسترده است مگر خبیث، و بگفت تا امان نامه ها نوشتند به همان مضمون که بانگ زده بودند و بر تیرها آویختند و در آن، کسان را وعده نکویی داد و سوی اردوگاه خبیث افکندند که دل های یاران بی دین از بیم وهم طمع آن وعده ها که از عفو و احسان خویش داده بود بدو متمایل شد. در آنروز گروهی بسیار سوی وی آمدند که کشتی آنها را آورده بود که عطیه شان داد و چیزشان داد، پس از آن سوی اردوگاه خویش در نهر جطی بازگشت.

در این روز نبردی نبود. دوسردار از وابستگیانش یکی بکتر و دیگری جعفر پسر تغلا عز با جمعی از یاران خویش به نزد وی آمدند که نیروی همراهان ابو احمد از آمدنشان بیفزود.

پس از آن ابو احمد از نهر جطی حرکت کرد و سوی اردوگاهی رفت که در فرات بصره مقابل اردوگاه فاسق بود و گفته بود آنها را اصلاح کنند و بر نهرهای آن پل بزنند و نهر را ببرند که گنجایش کافی داشته باشد. نزول وی در این اردوگاه به روز یکشنبه بود، نیمه شعبان دو بیست و شصت و هفتم. در این اردوگاه بماند و جای سرداران و سران یاران خویش را در آنجا معین کرد.

نصیر را که در سپاه وی سالار کشتیها و زورقها بود در آغاز اردوگاه نهاد که آخر آن مقابل نهر معروف به «جوی کورا» بود، زیرا که ترك مقدمه دار ابو العباس را با یارانش مابین نهر ابو الخصب - که نام نهر ترکان دارد - و نهر مغیره



نهاد. یعلی پسر جهستار حاجب وی با سپاه خویش، مجاور زیرک بود. خیمه گاههای ابواحمد و دوپسرش مقابل محل معروف به دیرجاییل بود. راشد وابسته خویش را با وابستگان و غلامان خویش از ترك و خزر و روم و دیلمی و طبری و مغربی و زنگی بر نهر معروف به هطمه نهاد. صاعد بن مخلد وزیر خویش را با سپاهش از وابسته و غلام، بالای سپاه راشد نهاد. مسرور بلخی را با سپاهش بر نهر معروف به سندادان نهاد، فضل و محمد، پسران موسی بن یغا را با سپاهشان بر نهر معروف به هاله نهاد. موسی دالجویه با سپاه و یاران خویش مجاور آنها بود. بغراج ترك را دنسباله دار خویش کرد و او را بر کنار نهر جطی جای داد، که همه در آن جای گرفتند و مقیم شدند.

ابواحمد وضع خبیث و استواری محل و کثرت جمع وی را چنان دید که بدانست که ناچار می باید صبوری کند و وی را به محاصره گیرد و یارانش را امان دهد و هر کس از آنها که باز آمد با وی احسان کند و مصران ضلالت را به سختی گیرد تا پراکنده شوند. نیازمند کشتی بیشتر و وسایل نبرد در آب بود، بگفت تا کسان به خشکی و دریا فرستند تا آذوقه بیارند و به اردو گاه وی بر کنار نهری که آنرا موفقیه نامیده بود برسانند. به عاملان خویش در اطراف نوشت که مالها را به بیت المال وی در موفقیه فرستند. یکی را به سیراف و جنابا فرستاد برای ساختن کشتیهای بیشتر که می باید آنرا در محلهایی که راه آذوقه خبیث و پیروان وی را از آنجا می برید جای دهد. بگفت تا به عاملان وی در اطراف بنویسند که هر کس را که در خورثبت دیوان است و بدان راغب است بفرستند. یکماه، یاد رحد و دیکماه، در انتظار بماند که آذوقه پیاپی رسید. بازرگانان اقسام مال التجاره و کالامهیا کردند و به شهر موفقیه رسانیدند. در آنجا بازارها پاشد و بازرگانان و آمارگران از هر شهر در آن بسیار شدند، کشتیها از دربار رسید که از آن پیش بریده شده بود، از آنرو که فاسق و یارانش بیشتر از ده سال بود راه آنرا بریده بودند. ابواحمد مسجد جامع ساخت و مردم را بگفت تا در آن نماز کنند، سکه خانه بپا کرد و در آنجا دینار و درم سکه زد. در شهر ابواحمد همه وسایل رفاه فراهم آمد و همه

لوازم معاش به آنجا برده شد، چندان که ساکنانش از آنچه که در شهرهای بزرگ و کهن یافت می‌شد چیزی کم نداشتند. مالهافر ستاده شد و مقرری به وقت داده شد که گشایش یافتند و وضعیتشان نکوشد و همه کس راغب رفتن به شهر موفقیه و اقامت آن بود. و چنان بود که خیبت دو روز از آن پس که ابواحمد به شهر خویش، موفقیه، جا گرفته بود به بهبودی رسید و دستور داد که به وقت غفلت کسان بازو رقصها عبور کرد و به سمت سپاه ابو حمزه رسید و بدان تاخت و گروهی از یاران وی را بکشت و گروهی را اسیر گرفت و چند کوخ<sup>۱</sup> را که از پیش، جلوتر از آنکه کسان بنایی بسازند، در آنجا بوده بود بسوخت.

در این هنگام ابواحمد به نصیر دستور داد که یاران وی فراهم باشند و کس را نگذارند که از اردوگاه دور شود و در اطراف اردوگاه تا آخر میان روزان و قنذل و ابرسان با کشتیها و زورقها کشیک دهند که پیادگان در آن باشند و هر کس از یاران فاسق را که آنجا شد بکشند.

از سرداران خبیث، ابراهیم بن جعفر همدانی با چهار هزار کس از زنگیان در میان روزان بود. محمد بن ابان، معروف به ابوالحسن، برادر علی بن ابان با سه هزار کس در قنذل بود و سرداری دور نام با هزار و پانصد کس از زنگیان و جبایان در ابرسان بود.

ابوالعباس، از همدانی آغاز کرد و بدو تاخت و میانشان نبردها رفت که در آن مردم بسیار از یاران همدانی کشته شد، گروهی نیز اسیر شدند، همدانی در زورقی که برای خویشتن مهیا کرده بود جان برد و به برادر مهلبی پیوست که کنیه ابوالحسن داشت. یاران ابوالعباس هر چه را که به دست زنگیان بوده بود به تصرف آوردند و به اردوگاه خویش بردند.

و چنان بود که ابواحمد به پسر خویش ابوالعباس، دستور داده بود به هر کس

راغب امان باشد، امان دهد و هر کس به نزد وی شود برای وی تعهد احسان کند. گروهی از زنگیان به امانخواهی بنزد وی شدند که امانشان داد و آنها را بنزد پدر خویش فرستاد که دستور داد تا هر کدامشان را به اقتضای قدرشان خلعت و چیز دهند و در مقابل نهر ابو الخصیب بدارند که یارانشان آنها را ببینند.

ابو احمد همچنان با خاین به نیرنگ بود، هر کس از زنگیان و غیر زنگیان که سوی وی می شد امانش می داد و دیگران را به محاصره داشت و به تنگنا گرفته بود و آذوقه و لوازم معاش را از آنها بریده بود.

و چنان بود که آذوقه اهواز و اقسام کالای بازرگانی که از آنجا و از ولایت‌های آن می رسید از نهر معروف به بیان عبور می کرد. یکی از شبها بهبوذ خبر یافت که کاروانی با اقسام کالای بازرگانی و آذوقه می رسد و با مردمان دلیر خویش برفت و در نخلستان کمین کرد و چون کاروان رسید به وقت غفلت مردم کاروان به آنها تاخت و از ایشان بکشت و اسیر گرفت و آنچه را می خواست از اموال آن بر گرفت. و چنان بود که ابو احمد یکی از یاران خویش را با جمعی برای همراهی این کاروان فرستاده بود، اما این فرستاده تاب بهبوذ نیاورده بود که همراهان وی بسیار بودند و نیز محل برای سواران تنگ بود و در آنجا کاری از آنها ساخته نبود.

وقتی این خبر به ابو احمد رسید، بلیه‌ای که به مال و جان و بازرگانی مردم رسیده بود بر او گران آمد و بگفت تا آنها را عوض دهند و به جای آنچه از دستشان رفته بود همانند آن داد. بر دهانه بیان و دیگر نهرها که سواران بر کناره آن نمی توانستند رفت کشتی‌ها نهاد، از آنچه می ساخت یا بنزد وی می رسید. تعداد کافی کشتی به نزد وی رسید که مردان در آن نهاد و کار آنها را به پسر خویش ابو العباس سپرد و دستور داد که به هر کجا که از آنجا به فاسقان آذوقه می رسد بگمارد. ابو العباس برای این کار با کشتیها به دهانه دریا رفت و در همه آن راهها سرداران نهاد و کار آنها را به نهایت استوار کرد.

در ماه رمضان این سال اسحاق بن کنداج را با اسحاق بن ایوب و عیسی بن شیخ و ابوالمغرا و حمدان جانفروش و پیوستگان آنها از قبایل ریهه و تغلب و بکرویسمن نبردی بود که ابن کنداج سوی نصیبین فرارشان کرد و تانزدیک «آمد» تعقیبشان کرد و اموالشان را تصرف کرد، آنها در آمد فرود آمدند و میان ابن کنداج و ایشان نبردها بود.

و هم در ماه رمضان این سال صندل زنگی کشته شد. چنانکه گفته اند چگونگی کشته شدن وی آن بود که یاران خبیث دور و زرفته از ماه رمضان همین سال، یعنی سال دوست و شصت و هفتم، به آهنگ تاختن به اردوگاه نصیر وارد و گاه زیرک عبور کردند، مردم از عبورشان خبر یافتند و به مقابله آنها رفتند و نوید پشان راندند و به این صندل دست یافتند.

چنانکه گویند، وی چهره آزاد زنان مسلمان و سرهایشان را مکشوف می داشت و با آنها رفتار کنیزان می کرد و اگر یکی از آنها مقاومت می کرد به چهره وی می زد و او را به یکی از کافران زنگی می داد که به پایین ترین بها بفروشد. وقتی وی را به نزد ابواحمد بردند بگفت تا وی را بیستند و تیر به او انداختند. آنگاه دستور داد تا وی را بکشند.

در ماه رمضان همین سال گروه بسیاری از نزد زنگیان از ابواحمد امان خواستند.

سبب اینکه گروهی از زنگیان  
از ابواحمد امان خواستند

چنانکه گفته اند سبب آن بود که یکی از نام آوران و سران و دلیران یاران خبیث، به نام مهذب، از ابواحمد امان خواست که وی را بر کشتی به نزد ابواحمد آوردند که به وقت افطار به نزد وی رسید و گفت که به نیکخواهی و امان خواستن آمده و

زنگیان در همان وقت در کار عبور سوی اردوگاه وی هستند، برای شبیخون زدن، و کسانی که فاسق برای این کار فرستاده دلیران و قهرمانان قومند.

ابو احمد بگفت تا کسان بفرستند که با آنها نبرد کنند و مانع عبورشان شوند و با کشتیها راهشان را ببندند. وقتی زنگیان بدانستند که عبورشان دانسته شده به هزیمت باز گشتند و امانخواهان از زنگی و غیر زنگی بسیار شدند و پیای آمندند، شمار کسانی از آنها که تا آخر ماه رمضان سال دویست و شصت و هفتم به اردوگاه ابو احمد رسیدند از سپید و سیاه به پنجهزار کس رسید.

در شوال این سال خیر آمد که خجستانی به نیشابور در شده و عمرو بن لیث و یارانش هزیمت شده اند و خجستانی با مردم آنجا رفتار بد پیش گرفته و خانه های آل معاذ بن مسلم را ویران کرده و هر کس از آنها را بدست آورده تازیانه زده و املاکشان را گرفته و بر منبرهای شهرهای خراسان که بر آن تسلط یافته، یاد محمد بن طاهر را متروک داشته و دعای وی گفته اند و معتمد، و دعای دیگران متروک داشته اند. در شوال همین سال ابو العباس باز زنگیان نبردی داشت که در آن، گروهی بسیار از زنگیان کشته شدند.

چگونگی نبردی که ابو العباس در

شوال سال دویست و شصت و هفتم

باز زنگیان داشت

چنانکه به من گفته اند چگونگی آن بود که فاسق از هر گروه از یاران خویش دلیران و نیرومندانشان را برگزید. به مهلبی دستور داد با آنها عبور کند و به اردوگاه ابو احمد شبیخون برد. مهلبی چنان کرد. شمار کسانی که عبور کردند از زنگی و غیر زنگی نزدیک پنجهزار کس بود که بیشترشان زنگی بودند و نزدیک دویست سردار همراهشان بود، به طرف شرق دجله عبور کردند و مصمم شدند که سردارانشان به

آخر نخلستان مجاور شوره‌زار شوند که پشت اردوگاه ابواحمد باشند و گروه بسیاری از آنها با کشتی و زورقها و گذرها جلو اردوگاه ابواحمد روند و چون نبرد میانشان در گرفت کسانی از سرداران خبیث که سوی شوره‌زار رفته‌اند در آن حال غفلت که مردم اردوگاه به نبرد حریفان مقابل خویش اشتغال دارند به آنها تازند.

خبیث پنداشت که از این راه به مقصود می‌رسد. سپاه آن شب در فرات بماند که صبحگاهان به اردوگاه تازند، غلامی از ملاحان که با آنها بود از ابواحمد امان خواست و خبرشان را با اتفاقی که کرده بودند با وی بگفت.

ابواحمد، ابوالعباس و سرداران و غلامان را بگفت که حرکت کنند و به محلی روند که یاران خبیث آنجا آیند. جمعی از سرداران غلامان خویش را با سواران سوی شوره‌زار پشت نخلستان فرستاد که نگذارندشان به آنجا برسند. کشتیداران و زورقداران را بگفت تا راه دجله را بستند، پیادگان را بگفت تا از نخلستان سوی آنها روند. وقتی بدکاران با ترتیبی رو برو شدند که انتظار آنها نمی‌بردند، به طلب نجات از همان راهی که آمده بودند شتابان باز گشتند و راه جویث بارویه را پیش گرفتند. خبر باز گشتشان به موفق رسید و دستور داد که ابواحمد و زبیرک با کشتی‌ها بروند و زودتر از آنها به آن نهر رسند و مانع عبورشان شوند.

به یکی از غلامان خویش به نام ثابت که سردار گروهی بسیار از غلامان وی بود دستور داد تا یاران خویش را بر گذرها و زورقها ببرد و به محل دشمنان خدا برسد و هر کجا بودند با آنها نبرد کند. ثابت با یاران خویش در جویث بارویه به زنگیان رسید و با آنها مقابله کرد و نبردی دراز کرد. زنگیان ثبات کردند و به جمع وی تاختند.

۱- کلمه متن: المعایر، جمع معبر. از سباق کلمه پیداست که چیزی بوده برای عبور دادن کسان از پهنای رود و در واقع پل متحرک بوده است و بوقت ضرورت برای بردن سپاه در طول رود نیز بکار می‌رفته است. (م)

ثابت با حدود پانصد کس از یاران خویش بود که آنها بتمام فرسیده بودند و زنگیان در او طمع بستند. ثابت به جان کوشید و بر آنها تاخت که خدا وی را بر آنها تسلط داد که کشته شدند یا اسیر یا غریق یا غوطه‌ور در آبی که به اندازه توان خویش شنا می‌کرد و کشتی‌ها و زورق‌ها در دجله و نهر وی را گرفتند، و از آن سپاه بجز اندکیشان خلاصی نیافت.

ابوالعباس با ظفر بازگشت، ثابت نیز با وی بود، سرهارا در کشتی‌ها آویزان کرده بودند، اسیران را نیز آویخته بودند و بر شهر زنگیان عبورشان دادند که یارانشان را هراسان کنند. وقتی زنگیان آنها را بدیدند به هلاکت خویش یقین کردند، اسیران و سرهارا به موفقیه بردند.

ابو احمد خبر یافت که سالار زنگیان یاران خویش را به خطا انداخته و این توهم را در آنها نفوذ داده که سرهای آویخته، نقشها بوده که به آنها نموده اند تا هراسان شوند و اسیران، امان گرفتگان بوده‌اند. پس موفق به ابوالعباس بگفت تا سرها را فراهم کند و مقابل قصر فاسق برد و آنها را با منجینیقی از يك کشتی به اردوگاه وی بیفکند.

ابوالعباس چنان کرد و چون سرها در شهرشان افتاد، کسان کشتگان، سرهای یاران خویش را شناختند و بگریستند و معلومشان شد که فاجر دروغ گفته و فریبکاری کرده است.

در سوال همین سال یاران ابن ابی‌الساج با هیصم عجلی نبردی داشتند که در آن، مقدمه وی را کشتند و بر اردوگاهش غلبه یافتند و آنها را به تصرف آوردند. در ذی قعدة همین سال زبرک با یکی از سپاههای سالار زنگیان در نهر ابن عمر نبردی داشت که در آن از زنگیان مردم بسیار بکشت.

## سخن از چگونگی نبرد زیوک با سپاه سالار زنگیان

گویند: سالار زنگیان دستور داده بود کشتیهایی بسازند که برای وی بساختند و آنرا به کشتیهایی که در نبرد داشت پیوست، آنگاه کشتیهای خویش را میان بهبود و نصر رومی و احمد بن زنگی سه گروه کرد و غرامت هر کشتی را که در دست یکیشان تلف شود به عهده وی نهاد. نزدیک پنجاه کشتی بود که تیراندازان و نیزه داران در آن نهاد و در اكمال لوازم و سلاحشان بکوشیدند و دستورشان داد در دجله بروند و به سمت شرقی عبور کنند و با یاران موفق نبرد کنند.

در آنوقت شمار کشتیهای موفق کم بود، از آنرو که همه کشتیها که دستور ساختن آنرا داده بود به نزد وی نرسیده بود و آنچه داشت، به دهانه دریا و دهانه نهرهایی که از آنجا آذوقه به زنگیان می رسید پراکنده بود. کار یاران فاجر بالا گرفت و کشتیهای موفق را یکی از پی دیگری می گرفت. نصیر معروف به ابو حمزه از نبرد زنگیان و اقدام بر ضدشان، چنانکه از پیش می کرده بود، سرباز زد، از آنرو که کشتیهای وی کم بود، با آنکه در آنوقت بیشتر کشتیهای موفق با نصیر بود و کار آن را عهده داشت. مردم اردو گاه موفق از این، هراسان شدند و بیم داشتند که زنگیان با کشتیهای بیشتر که داشتند به اردو گاه آنها تازند. در این وقت کشتیهایی که موفق دستور داده بود در جانا بسازند به نزد آنها رسید، به ابوالعباس دستور داد با کشتیهای خویش از آن پیشواز کند و کشتیها را به اردو گاه برساند که بیم داشت زنگیان در دجله متعرض آن شوند. کشتیها سالم ماند و آنرا ببرد تا به اردو گاه نصیر رسانید که زنگیان آنرا بدیدند، در آن طمع آوردند. خبیث بگفت تا کشتیهای وی را ببرند و به یاران خویش دستور داد راه آن کشتیها را ببندند و برای جدا کردن آن بکوشند که برای این کار هجوم آوردند. یکی از غلامان ابوالعباس که مردی دلیر بود به نام وصیف معروف به حجرای شتاب آورد و با



کشتیهایی که همراه داشت به زنگیان هجوم برد که عقب نشستند و تعقیبشان کرد تا آنها را به نهر ابوالخصیب رسانید و از یاران خویش جدا افتاد، زنگیان بدو حمله بردند که به تنگنایی رسید و پاروهای یکی از کشتیهای وی با پاروهای یکی از کشتیهایشان درهم افتاد و کج شد و از تصادم کناره در هم شکست دیگران به اطراف وی آمدند و از هر سو درمیانش گرفتند زنگیان از دیوار به طرف وی سر از بر شدند، وصیف با همراهان خویش با آنها به سختی نبرد کرد تا کشته شدند و زنگیان کشتیهایشان را گرفتند و وارد نهر ابوالخصیب کردند.

ابوالعباس کشتیهای جنابی را با سلاح و مردانی که در آن بود سالم یساورد، ابو احمد بدو دستور داد که کار همه کشتیها را عهده کند و همراه آن نبرد کند و آذوقه را از هر سو از زنگیان ببرد، که چنان کرد. کشتیها را اصلاح کردند و تیراندازان و نیزه داران برگزیده در آنجا دادند و چون کار همه کشتیها سامان گرفت و آنرا در جاهایی نهادند که کشتیهای خبیث بسوی آن می شد و تباهی می کرد و چون به عادت می که از پیش داشته بود بیامد، ابوالعباس با کشتیهای خویش سوی زنگیان رفت و دیگر کشتی داران را بگفت که با هجوم وی هجوم برند که چنان کردند که باز زنگیان در آمیختند و آنها را با تیر و نیزه و سنگ می زدند، خدا چهره هاشان را بزد که به هزیمت پشت بدادند، ابوالعباس و یارانش از بی آنها برفتند تا به نهر ابوالخصیبشان راندند، سه کشتی از آنها غرق شد، دو تا از کشتیهایشان را نیز با همه جنگاوران و ملاحانش گرفتند. ابوالعباس بگفت تا دستگیر شدگان زنگی را گردن زدند.

وقتی خبیث دید که به یاران وی چه رسید، از برون فرستادن کشتیها از عرصه قصر خویش خودداری کرد و یاران خویش را گفت که آنرا از کناره دور نکنند، مگر به هنگامی که دجله از کشتیهای موفق تهی باشد.

وقتی ابوالعباس این نبرد را با زنگیان بگرد سخت بهراسیدند و سران یاران خبیث امان خواستند که امان یافتند. از جمله سرانشان که امان خواستند، چنانکه

گفته اند محمد بن حارث عمی بود که حفاظت اردوگاه منکی و دیوار مجاور اردوگاه موفق باوی بود. وی شبانگاه با گروهی از یاران خویش بدر آمد، موفق وی را بسیار چیز داد و خلعت پوشانید و چندین اسب داد با براق و لوازم و مقرری خوب برای او معین کرد.

چنان بود که محمد بن حارث می خواسته بود زنش را نیز که یکی از دختر عموهای وی بود همراه بیارد اما زن از پیوستن وی و امانده شد. زنگیان او را بگرفتند و به نزد خبیث بردند که مدتی او را بداشت. سپس بگفت تا وی را در آرند و در بازار درباره وی بانگ زنند که فروخته شد.

از جمله امانخواهان، احمد معروف به بردعی بود که چنانکه گویند از دلیرترین مردان خبیث بود که با مهلبی بودند و نیز از سرداران زنگی مدید بود و ابن انکلوویه و منینه که همگی را خلعت داد و چیز بسیار داد و اسب داد، و با همه یارانشان که همراهشان آمده بودند نکویی کرد.

وقتی آذوقه از خبیث ببرد و راهها بر وی و یارانش بسته شد، شب و ابوالندا را که از سران سرداران و یاران قدیم و معتمد وی بودند و به نیکخواهیشان اعتماد داشت بگفت تا با ده هزار کس از زنگیان و غیر زنگیان به آهنگ نهر دیر و نهر المرأه و نهر ابوالاسد بروند و از این نهرها سوی هورشوند و به مسلمانان تاخت برند و هر چه خوردنی و آذوقه یافتند بگیرند تا آذوقه و دیگر چیزها که از مدینه السلام و واسط و اطراف آن به اردوگاه موفق می رسد بریده شود.

وقتی خبر حرکت آنها به موفق رسید و ابسته خویش زیرک، مقدمه دار ابوالعباس، را پیش خواند و دستور داد با یاران خویش سوی آنها رود و گروهی از مردان نخبه را بدو پیوسته کرد. زیرک در کشتیها و قایقها شتابان روان شد، پیادگان را در زورقها و کشتیهای سبک برداشت و برفت تا به نهر دیر رسید و آنجا اثری از زنگیان نیافت. پس به شکاف شیرین رفت، سپس در نهر عدی روان شد تا به نهر ابن-

عمر رسید، سپاه زنگیان بدورسید با جمعی که از فزونی آن هراسان شد، اما در کار جهادشان از خدا خیرخواست و با روشن بینان و ثابت قدمان اصحاب خویش به آنها هجوم برد که خدای ترس در دلهاشان افکند و پراکنده شدند که سلاح در آنها نهاد و بسیار کس از ایشان را بکشت و همان مقدار غرق شدند، جمعی بسیار نیز اسیر گرفت. از کشتیهایشان آنچه گرفتن توانست، بگرفت و آنچه را غرق توانست کرد غرق کرد. کشتیهایی که گرفته بود نزدیک چهارصد بود و با اسیران و سرانی که همراه داشت به اردوگاه موفق رفت.

در ماه ذی‌حجه، شش روز مانده از آن ماه، موفق بخویشتن برای نبرد فاسق سوی شهر و سپاه وی رفت.

سخن از اینکه چرا موفق  
سوی شهر فاسق رفت؟

چنانکه گفته‌اند سبب آن بود که وقتی سران یاران فاسق بلیه خویش را بدیدند که هر کس از آنها نمایان شود کشته می‌شود و هر که در شهر بماند در محاصره سخت است، کسی از آنها نمایان نمی‌شد. و چون بدانستند که هر کس از آنها با امان برون شود، نیکی بیند و جرمش بخشوده شود، به امان مایل شدند، در هر فرصت از هر سوی می‌گریختند و به امانخواهی به نزد ابو احمد می‌شدند. خبیث از این، سخت هراسان شد و یقین کرد که هلاک شدنی است و به هر طرف که می‌دانست راهی برای فرار از اردوگاه وی هست کشیکبانان و محافظان گماشت و دستورشان داد که آن نواحی را مضبوط دارند. بردهانه نهرها نیز کسان گماشت که کشتیها را از برون شدن از آنجا بازدارند و در بستن هر راه و گذر و رخنه بکوشند که در کار برون شدن از شهری طمع نیارند.

جمعی از سرداران فاجر، سالار زنگیان، به موفق پیام دادند و امانخواستند

و اینکه سپاهی برای نبرد خبیث بفرستد که برای نزد وی شدن راهی بیابند. موفق به ابوالعباس دستور داد که با جمعی از یاران خویش به محل معروف به نهر غربی رود. در آنوقت علی بن ابان این نهر را محافظت می کرد. ابوالعباس با نخبه یاران خویش با کشتی و زورقها و گذرها به آهنگ نهر غربی روان شد، مهلبی و یارانش برای نبرد وی آماده شدند و نبرد میان دو گروه در گرفت، یاران ابوالعباس برتری یافتند و زنگیان را مغلوب کردند. فاسق، سلیمان بن جامع را با جمعی بسیار از زنگیان به کمک مهلبی فرستاد. در آنروز از آغاز روز تا به وقت پسین جنگ پیوسته بود. در آنروز ظفر از آن ابوالعباس و یاران وی بود، آن گروه از سرداران خبیث که امان خواسته بودند به نزد وی شدند که گروهی بسیار زنگی سوار و غیر سوار همراهشان بود.

در این وقت ابوالعباس به یاران خویش دستور داد که سوی کشتیها باز گردند و باز گشت. در راه باز گشت از شهر خبیث گذر کرد تا به محل معروف به نهر ترکان رسید. یاران وی شمار زنگیان را در آن محل نهر اندک دیدند و در زنگیانی که آنجا بودند طمع بستند و آهنگ آنها کردند. در آنوقت بیشتر یاران شان به نهر موفقیه باز گشته بودند، پس به زمین نزدیک شدند و بالا رفتند و در آن راهها بسیار پیش رفتند و گروهی از آنها بالای دیوار شدند که گروهی از زنگیان و یاران شان آنجا بودند و هر که را آنجا بدست آوردند بکشند. فاسق از حضور شان خبر یافت و زنگیان برای نبرد شان فراهم آمدند و به کمک همدیگر رسیدند.

وقتی ابوالعباس دید که خبیثان فراهم آمده اند و گردهم شده اند و بسیار کس از آنها به آن محل آمده اند و یاران وی در آنجا اندکند، با کسانی از یاران خویش که با وی به کشتی بودند سوی آنها باز گشت و به موفق پیام داد و از وی کمک خواست که غلامان آماده حرکت در کشتی و زورقها به کمک وی رسیدند و بر زنگیان غلبه یافتند و هزیمتشان کردند.

و چنان شد که سلیمان بن جامع وقتی غلبه یاران ابوالعباس را بر زنگیان دید، با جمعی بسیار در نهر راه بالا گرفت و به نهر معروف به عبدالله رسید و پشت سر یاران ابوالعباس جا گرفت که در اثنای نبرد روی به حریفان مقابل خویش داشتند و به طلب هزیمت زنگی می رفتند، از پشت سرشان درآمد و طلبهایش به صدا درآمد. یاران ابوالعباس پراکنده شدند و هزیمت زنگی به طرف آنها بازگشتند و جمعی از غلامان موفق و دیگر سپاهیان وی کشته شدند و چند علم و نیم نیزه به دست زنگیان افتاد. ابوالعباس از باقیمانده یاران خویش دفاع کرد که بیشترشان به سلامت ماندند و با آنها بازگشت.

این نبرد، زنگیان و یارانشان را به طمع آورد و دلهایشان نیرو گرفت. موفق بر سر آن شد که با همه سپاه خویش برای نبرد خبیث عبور کند و به ابوالعباس و دیگر سرداران و غلامان دستور داد که برای عبور آماده شوند. دستور داد کشتیها و گذرها را فراهم آرند، و بر آنها پخش کنند. روزی را برای عبور معین کرد که بادهای سخت وزید و مانع این کار شد که وزش باد به روزهای بسیار پیوسته بود. موفق منتظر ماند تا وزش بادها بسر رفت، آنگاه برای عبور و پیکار فاجر آماده شدن گرفت.

وقتی آنچه میخواست آماده شد به روز چهارشنبه، شش روزمانده از ذیحجه سال دویست و شصت و هفتم، با جمع بسیار و لوازم کامل عبور کرد. دستور داد اسبان بسیار بر کشتیها بپرند. به ابوالعباس دستور داد با همه سرداران خویش از سوار و پیاده، همراه آن برود و از انتهای نهر معروف به منکی، از پشت سرفاجران در آید. مسرور بلخی وابسته خویش را دستور داد که سوی نهر غربی رود تا خبیث ناچار شود یاران خویش را پراکنده کند. به نصیر، معروف به ابو حمزه، و رشیق، غلام ابوالعباس، که از یاران وی بود و کشتیهای وی به شمار همانند کشتیهای نصیر بود، دستور داد که به دهانه نهر ابوالخصیب روند و با کشتیهای خبیث که آنجا می رسد نبرد کنند که وی

کشتیهای بسیار آماده کرده بود و جنگاوران نخبه در آن نهاده بود.

ابو احمد با همه همراهان خویش به يك سوی شهر خبیث رفت که آنرا به پسر خویش معروف به انکلای استوار کرده بود و علی بن ابان و سلیمان بن جامع و ابراهیم بن جعفر همدانی را به حفاظت آن گماشته بود و متجنیقها و ارا به او کمانهای چند تیر در آن نهاده بود، تیر اندازان در آنجا مهیا کرده بود و بیشتر سپاه خویش را آنجا فراهم آورده بود.

وقتی دو گروه تلافی کردند، موفق به غلامان تیر انداز و نیزه دار و سپاه خویش دستور داد به سویی که جمع فاسقان آنجا بود نزدیک شوند. نهر معروف به ترکان میان وی و آنها فاصله بود که نهری بود پهناور و پر آب، وقتی به آن رسیدند از رفتن بماندند که بانگشان زدند و به عبور ترغیبشان کردند که به شنا گذشتند. فاسقان با منجنیقها و ارا به ها و فلاخنها و دستها سنگ به آنها می انداختند و با کمانهای چند تیر و کمانهای پای<sup>۱</sup> و دیگر افزارهای پرتاب، تیر می انداختند، که در قبال همه آن صبوری کردند تا از نهر گذشتند و به دیوار رسیدند. از فعلگانی که برای ویران کردن دیوار آماده کرده بودند کسی به آنها نرسیده بود. غلامان با سلاحهایی که همراه داشتند تراشیدن دیوار را عهده کردند، خدا این کار را آسان کرد و آنها راه خویش را به بالای دیوار گشودند. یکی از نردبانهایی که آماده کرده بودند رسید، که بالای دیوار رفتند و یکی از علمهای موفق را آنجا نصب کردند. فاسقان برای دفاع از حصار خویش به سختی نبرد کردند و بسیار کس از دو گروه کشته شد، سپس حصار را تسلیم کردند و از آن دور شدند. در اثنای این نبرد تیری به شکم یکی از غلامان موفق خورد به نام ثابت که از آن جان داد، وی از سرداران و بزرگان غلامان بود.

۱- تعبیر متن: القسی الناوکیه. يك جور کمان بوده که به يك وقت چند تیر رها

می کرده. (م)

۲- تعبیر متن: قسی الرجل.

وقتی یاران موفق بر حصار فاسقان تسلط یافتند منجنیقها و ارابه‌ها و کمانهای چندتیر را که در آن بود بسوختند و آن ناحیه را رها کردند و وا گذاشتند.

و چنان شد که ابوالعباس با یاران خویش، همراه سواران آهنگ‌نهر معروف به منکی کرد، علی بن ابان مهلبی با یاران خویش روان شد که راه‌وی را ببندد و نگذارد به مقصود خویش برسد، وقتی تلاقی کردند ابوالعباس غلبه یافت و وی را هزیمت کرد و بسیار کس از یارانش را بکشت و مهلبی به فرار باز گشت. ابوالعباس در انتهای نهر منکی به جایی رسید که می‌خواست از آنجا به شهر فاسق رسد که پنداشته بود ورود از آنجا آسان است، اما چون وارد خندق شد آنجا را پهناور و صعب‌العبور دید و یاران خویش را وادار کرد که بر اسبان خویش از آن بگذرند. پیادگان نیز به شنا گذشتند و به دیوار رسیدند و رخنه‌هایی در آن پدید آوردند که ورود از آن میسرشان شد و درآمدند، پیشروانشان با سلیمان بن جامع تلاقی کردند که وقتی از هزیمت مهلبی خبر یافته بود برای دفاع از آن ناحیه آمده بود، با وی نبرد کردند، ده کس از غلامان موفق که پیش روی قوم بودند سلیمان بن جامع و یارانش را که جمعی بسیار بودند، پس راندند و چند بار پراکنده‌شان کردند و از دیگر یاران خویش دفاع کردند، تا وقتی که به جاهای خویش باز گشتند.

محمد بن حماد گوید: وقتی یاران موفق بر محلی که فاسق حراست آنرا به پسر خویش و یاران و سرداران نام آور خویش سپرده بود غلبه یافتند و دیواری را که بدان رسیده بودند چندان که توانستند تراشیدند، کسانی که برای ویران کردن آماده شده بودند با کلنگها و ابزارهای خویش به نزد ایشان رسیدند و چسند شکاف در دیوار پدید آوردند. موفق برای خندق فاسقان پلی مهیا کرده بود که بر آن کشیده شود که کشیده شد و بیشتر کسان عبور کردند. وقتی خبیثان این را بدیدند هراسان شدند و از حصار دوم خویش نیز که بدان پناه برده بودند گریزان شدند.

یاران موفق وارد شهر خاین شدند، فاجر و یارانش به‌هزیمت پشت بگردند، یاران موفق تعقیبشان می‌کردند و به هر کس از آنها که می‌رسیدند اورا می‌کشتند تا به نهر معروف به ابن‌سمعان رسیدند، خانه ابن‌سمعان به دست یاران موفق افتاد که هرچه را در آن بود بسوختند و خانه را ویران کردند. فاجران برنهر ابن‌سمعان دبر- باز مقاومت کردند و دفاعی سخت کردند. یکی از غلامان موفق به علی بن ابان مهلبی هجوم برد که به فرار از وی پشت بکرد، غلام اروپوش وی را بگرفت و اروپوش را رها کرد و به غلام وا گذاشت و از آن پس که نزدیک هلاکت بود، جان برد. یاران موفق مردانه به زنگیان هجوم بردند و از نهر معروف به ابن‌سمعان پشان زدند چندان که آنها را به کنار میدان فاسق رسانیدند، و چون خبر یافت که یارانش هزیمت شده‌اند و یاران موفق از اطراف شهر وی در آمده‌اند، با گروهی از یاران خویش برنشست. یاران موفق که فاسق را می‌شناختند بر کنار میدان به طرف وی رفتند و بدو هجوم بردند که یاران و همراهانش پراکنده شدند و اورا تنها نهادند. یکی از پیادگان بدو نزدیک شد چندان که با سپر خویش به چهره اسب وی زد و این به هنگام غروب خورشید بود. موفق به یاران خویش دستور داد که سوی کشتیهایشان باز گردند که به سلامت بازگشتند، تعداد زیادی سر از خبیثان همراه داشتند و از کشتن و زخم‌دار کردنشان و سوختن منزلها و بازارهاشان آنچه می‌خواستند کرده بودند.

و چنان بود که در آغاز روز گروهی از سرداران و سواران فاجر از ابوالعباس امان خواسته بودند که می‌باید برای برداشتن آنها در کشتیها، توقف کند. شب تاریک شد و باد سخت شمال وزیدن گرفت، جزر شدت یافت و بیشتر کشتیها به گل نشست. خبیث پیروان خویش را تحریض کرد و به کمک طلبید که جمعی از آنها بیامدند و بر کشتیهای به جای مانده هجوم بردند و بدان دست اندازی کردند و کسانی از مردم آن را کشتند.

در آن روز بهیو در نهر غربی، مقابل مسرور بلخی و یاران وی بود که به آنها



تاخت و جمعی از ایشان را بکشت و گروهی اسیر گرفت و تعدادی از اسبانشان به دست وی افتاد و این، خرسندی یاران موفق را کاست.

و چنان بود که در آنروز خبیث همه کشتیهای خویش را به دجله فرستاده بود که در آنجا بارشیق پیکار کنند که رشیق تعدادی از کشتیهای وی را بکوفت و غرق کرد و بسوخت و باقیمانده به نهر ابو الخصب گریختند.

گویند: در آنروز برای فاسق و یارانش رخسارها بود که به پراکنندگی و گریز سوی نهر امیر و قندل و ابرسان و عبادان و دیگر دهکدهها و ادارشان کرد. در آنروز دو برادر سلیمان بن موسی شعرانی، محمد و عیسی، گریزان شدند و راه بادیه گرفتند تا وقتی که خبر بازگشت یاران موفق به آنها رسید که باز گشتند.

جمعی از بدویانی که در اردوگاه فاسق بودند گریختند و سوی بصره شدند و کس فرستادند و از ابو احمد امان خواستند که امانشان داد و کشتی فرستاد و آنها را به موفقیه برد و دستور داد که به آنها خلعت و چیز دهند و برایشان مقرری و جیره معین کنند که چنین کردند.

از جمله سرداران بزرگ فاجر که امان خواستند، ریحان بن صالح مغربی بود که سرور و سردار بود و حاجبی پسر خبیث را به نام انکلای به عهده داشت. ریحان و نامه نوشت و برای خویش و جمعی از یاران خویش امان خواست که پذیرفته شد تعداد زیادی کشتی و زورق و گذر همراه زیرک سردار، مقدمه دار ابو العباس، سوی او فرستاده شد که از نهر معروف به یهودی برفت تا به محل معروف به مطوعه رسید و ریحان و کسانی از یاران وی را که همراهش آمده بودند، آنجا یافت. و چنان بود که از پیش وعده نهاده بودند که زیرک در آنجا به ریحان و همراهان وی برسد، آنها را به خانه موفق برد که بگفت تا ریحان را خلعتها دهند با چند اسب، همه با ابراق، و او را عطیه ای کلان داد. یارانش را نیز به ترتیب مقامشان خلعت و جایزه داد و وی را به ابو العباس پیوست. ابو العباس دستور یافت که ریحان و یارانش را ببرد تا مقابل